یادداشت

فوتبال دهه ۶۰ و دهه ۹۰

دو دنیا دو نسل



حسین راغفر

■ نوشتن از فوتبال دو دهه ۶۰ و ۹۰ نوشتن درباره دو کهکشان کاملا متفاوت است گویی کسی از زمین به آسمان رود. گرچه از دهه ۶۰ تا دهه کنونی، ۳۰ سال زمان گذشته است اما برای نسلی که دهه ۶۰ و فوتبال آن را تجربه کرده دهه ۹۰ همانند غریبه‌ای در سرزمین عجایب است. فوتبال دهه ۶۰ با دهه ۹۰ تفاوت‌های زیادی دارد همان‌گونه که فضای عمومی آن زمان با حال، تغییر زیادی کرده است. در آن دهه همبستگی، همدلی، احترام به بزرگتر و پیشکسوت و... ارزش‌های مسلط جامعه بود. در ایران دهه ۶۰ کسی به دنبال نفع شخصی نبود وجدان جمعی قوی بود ارزش‌های اجتماعی تکریم می‌شد. این حال و هوای عمومی بازتاب خود را در فوتبال نیز نشان می‌داد. در فوتبال دهه ۶۰ خبری از بازیکن سالاری نبود بین تیم و بازیکن تعادلی برقرار بود و اگر سامانی در کار تیم‌ها نبود حداقل اخلاق پایه‌ای شد تا هنجارها گرامی داشته شود. اما در دهه ۹۰ خبرهای دیگری است ارزش‌های دهه ۶۰ سنت‌های قدیمی به حساب می‌آیند که همانند بسیاری از بچاندهای سه‌دهه پیش گرد و خاک فراموشی گرفته‌اند یا نظیر برخی کالاها آنقدر از مد افتاده و قدیمی شده‌اند که گریزی از کنار گذاشتن آن نیست. کهنه‌سوارانی که دیروز با عشق، نهال ورزش و فوتبال را پرورش می‌دادند و از معیشت می‌زدند تا به فراغت برسند در ذهن منفعت جوی امروز نمی‌گنجند. تیم‌ملی در دهه ۶۰ نماد ارزش‌های جمعی بود و برای ارتقای این ارزش‌ها تا منتهای توان تلاش می‌شد. امروز چه خبر است؟ جز این است که سایه پول مستطیل سبز را تاریک کرده، مدارسی که به جای ساختن بازیکن جنایت اقتصادی می‌کنند، چرا به چنین جایی رسیده‌ایم؟ بخشی از پاسخ را باید در اقتصاد دو دوران جست‌وجو کرد. عالم اقتصادی دهه ۶۰ با دنیای دهه ۹۰ کاملا متفاوت است. در دهه ۶۰ تاکید بر روحیه جمعی بود اما در دهه ۹۰ ارزش‌های فردی در اولویت قرار دارد. فلسفه غالب این دوره نفع شخصی است اما دهه ۶۰ روزگار منفعت‌جمعی. دهه ۶۰ با دهه ۹۰ دو دنیای با فاصله بعید است دنیایی که خود را در جهان ورزش و عالم فوتبال نیز عیان کرده است. وقتی نسل دهه ۹۰ به چشمان خود رشد آسانسوری بسیاری از هم‌ردیف‌های خود را شاهد است که یک‌شبه ره صدساله می‌روند. وقتی گروهی تماشاگر نردبان رانت بالا رفتن گروهی دیگر هستند نباید هم توقع داشت روحیه همبستگی در قیاس با دهه ۶۰ باشد. رقابت ناسالم دهه کنونی جمعیت کثیری را دچار تردید کرده است. رشک و حسد جای غبطه را گرفته است و مردم در نقطه مقابل هم ایستاده‌اند. نابرابری شدید در عرصه عمومی در عرصه ورزش و فوتبال نیز نمود دارد. ورزشی که دیروز عشق بود و در دسترس، امروز لوکس است و برای برخی آرزوی محال غیرقابل دسترس. شاید برخی آنچه در روزگار امروز در جریان است را مرهون حرفه‌ای شدن بدانند. اگر دستمزدها بالا رفته فوتبال حرفه‌ای شده است. اگر جای زمین خاکی‌های رایگان را محیط‌های ورزشی‌گران گرفته‌اند اقتضای فوتبال و ورزش حرفه‌ای است. اما به گمان من آنچه در قالب حرفه‌ای‌شدن توجیه می‌شود کمیک تلخی است که تکرار یک تراژدی است. فوتبال حرفه‌ای در ایران کاریکاتوری از حرفه‌ای‌گری در کشورهای صاحب ورزش حرفه‌ای است که هیچ‌کدام از آن اصول را ندارد. اصول حرفه‌ای در ورزش اروپایی بر پایه رونق اقتصادی استوار است. ورزش در آن سوی عالم تجارتی است که هم دخل دارد و هم خرج. نظم و نظام حرف اول را می‌زند و میان بازیکن و باشگاه قرارداد است که زیرپا گذاشتن آن میوه‌ممنوعه‌ای است که به هبوط منجر می‌شود. خود محوری یک بازیکن در آن سوی دنیا تاوانی دارد که کابوسش کمتر کسی را به آن دچار می‌کند. روزی که یک بازیکن بر اثر بی‌نظمی و بی‌انضباطی در فهرست مازاد باشگاه قرار بگیرد روزی است که مرگ دوران حرفه‌ای او را رقم زده زیرا نظم اصلی‌ترین عنصر جامعه است. اگر در آن سوی دنیا داعیه اخلاق نیست نظمی برقرار است که برهم زدنش سخت و هزینه‌بر است. چنین می‌شود که بازیکن در برابر دریافت دستمزدهای کلان تعهدات سنگین بر دوش می‌گیرد. اما در این‌سو چه خبر است بند ناف حرفه‌ای شدن از نفت ارتزاق می‌کند. ثروتی که از آن همگان و آیندگان است در خدمت اقلیتی از حاضران قرار می‌گیرد. بازیکن در برابر دستمزدهای کلان تعهدی در برابر باشگاه ندارد باشگاه اگر روی بد دنیای حرفه‌ای خود را به بازیکن نشان دهد و او را از بازی باز بدارد مسوولیت بر گردن خود حس نمی‌کند و... اگر در آن سوی دنیا قواعد مبتنی بر قرارداد مشروح تعریف می‌شود در این سو همه چیز گنگ است و مبهم. حرفه‌ای‌گری در دوران ما حتی کپی از اصل آن نیست لباس گشادی است که اصلا برازنده نیست و از قضا هزینه نگهداری‌اش درخور توان ما نیست. شکست حرفه‌ای‌گری در فوتبال را می‌توان در تیم ریشه‌دار و سازنده راه‌آهن دید. برای بسیاری از هم‌دوره‌ای‌های نسل من که بیزار از مناسبات قطب‌های وابسته به قدرت بودند راه‌آهن نماد پویایی و تحرک فوتبال بود. در دوره‌ای که ارقام نزدیک به میلیارد در فوتبال جابه‌جا می‌شود گفته می‌شود زحمتکش‌ترین کارکنان در درون این باشگاه‌ها چندماه حقوق معوق دارند. شاید این مصادق قوت استدلال آنانی را که تمام اصول تبعیض‌آمیز امروز را در پشت حرفه‌ای‌شدن پنهان می‌کنند محک زند. دنیایی که امروز شاهد آن هستیم ریشه در دگرگونی‌های اقتصادی و خلق و خوهای روحی ما دارد. اگر شکل آن را نمی‌پسندیم باید به عقب بازگردیم و راهی را که رفته این‌بار دیگر نگاهی بیندازیم.

قراردادهای فوتبال و ساختار نقد

درآمد میلیاردی حق فوتبالیست‌هاست

محمدجواد روح

صفحات روزنامه‌های ورزشی، شبکه‌های مختلف (و حالا متعدد) تلویزیونی، محاورات روزمره هواداران و بخش‌هایی از صفحات شبکه‌های اجتماعی و سایت‌های خبری در دو ماه گذشته متوجه نقل و انتقالات فوتبال ایران بود. بازاری که در آن بازیکنان و مربیان به مثابه کالا خرید و فروش می‌شوند. بازاری که البته نه در ایران که در همه کشورهای صاحب فوتبال و لیگ‌های باشگاهی وجود دارد و در آن، همان‌طور که بوکرهای اقتصادی- و به تعبیر خودمانی «دلالان» - نفت و طلا و سکه و فولاد را جابه‌جا می‌کنند، بازیکن و مربی منتقل می‌شوند. انتقالی که البته فوت و فن خاص خود را دارد. برای خودش علمی و رقابتی است. باشگاه‌ها نیز در این میان، نقش تولیدکننده و مصرف‌کننده را دارند. البته هر باشگاهی به نوبه خود هم تولیدکننده است و هم مصرف‌کننده. همچون ماهیان دریا که ریزترین آنها پلانکتون‌ها و جلبک‌ها را می‌بلعد و خود، خوراک ماهی بزرگ‌تر می‌شود تا آنجا که گله ماهیان در یک دهان گشودن به کام نهنگ می‌رود. باشگاه‌ها نیز در این میان، چنین هستند.

در بازار نقل و انتقالات هر باشگاهی به وسع خود خرید می‌کند و البته می‌تواند برای تامین منابع مالی، شاه‌مهره‌ها و ستاره‌های خویش را به باشگاه‌های ثروتمندتر بفروشد. نظام طبقاتی یک واقعیت موجود است که به عینی‌ترین شکل، در بازار فوتبال خودنمایی می‌کند. نظامی که در آن، همه چیز درجه‌بندی شده است. در درجه اول، خودِ لیگ‌ها براساس میزان استاندارد، گردش مالی، توجه رسانه‌ها و... سطح‌بندی دارند. لیگ‌های انگلستان، اسپانیا و ایتالیا در سطحی قرار دارند که آلمان، فرانسه، برزیل، آرژانتین و هلند با وجود همه جایگاه‌شان در جهان فوتبال، توان نگاه چپ به جایگاه آنها را ندارند. البته ممکن است در تک‌فصل‌هایی، تک‌تیم‌هایی از لیگ‌های درجه دوم ولخرجی کنند و خود را از نظر تعداد ستارگان در سطحی قابل مقایسه با تیم‌های برتر سه لیگ برجسته اروپا قرار دهند، اما این بدان معنا نیست که لیگ آن کشور به سطح آن لیگ‌ها رسیده است. مثلا در فصل جاری نقل و انتقالات اروپا، پاری‌سن‌ژرمن فرانسه به صف خریداران ستاره‌ها پیوسته و بازیکنان شاخصی چون زلاتان ابراهیموویچ و سیلوا را جذب کرده؛ اما این دلیل نمی‌شود که رتبه لیگ فرانسه از رده پنجم و ششم اروپا فراتر رود یا حق پخش تلویزیونی آن به لیگ‌برتر انگلستان نزدیک شود یا حتی ستاره‌های دیگر جهان فوتبال، به فکر بیفتند تیم‌های خود از سه لیگ‌برتر را رها کنند و راهی فرانسه شوند.

مساله هم بسیار روشن است. اعتبار یک لیگ فوتبال روندی طولانی‌مدت و پیچیده از مراودات و مبادلات فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و نوستالژی و رخدادهای تاریخی را می‌طلبد. از جنس همان حرف‌هایی که حمیدرضا صدر وقتی از جدال لیورپول و منچستر یا بارسا و رئال- و حتی یووه و میلان – می‌گوید، با حرارت بیرون می‌ریزد! تصور کنید بخواهد فصل بعد درباره بازی پاری‌سن‌ژرمن ـ مون پلیه (و حتی مارسی) بگوید، آیا اولا، تلویزیون ایران به‌رغم ورود ستارگان به لیگ فرانسه، بازی‌های آن را پخش خواهد کرد؟ ثانیا، آیا به صرف ورود زلاتان و سیلوا و دیگران، پاری‌سن‌ژرمن حتی هیجان لیورپول بی‌ستاره و ورشکسته را نزد مخاطبان و تحلیلگرانی چون صدر برخواهدانگیخت؟

تا بحث از فرانسه است، یادی هم از مارسی در دوران برنارد تاپی کنیم؛ میلیاردری که با ولخرجی‌های خود در دهه ۹۰ باشگاه فرانسوی را تا قهرمانی اروپا پیش برد، اما حتی قبل از آنکه دولت مستعجل او با فساد و رشوه فرو پاشد، ظهور تنهای مارسی، توجهی به لیگ فرانسه برنیانگیخت. حتی حضور دایم بایرن مونیخ به‌عنوان مقصد نهایی تمامی استعدادها و ستاره‌های فوتبال آلمان و یکی از باشگاه‌های درجه اول همیشگی اروپا، نتوانسته بوندس‌لیگا را به جمع سه لیگ‌برتر و درجه اول قاره سبز برساند.

بنابراین، باید پذیرفت که نظام طبقاتی حاکم بر لیگ‌های فوتبال جهان اولا مساله‌ای ریشه‌دار و عینی است و ثانیا علاوه بر ابعاد اقتصادی و هزینه‌های مقطعی، بنیان‌ها و تکیه‌گاه‌های جدی‌تری دارد که به حوزه‌های مختلف جامعه‌شناسی، روانشناسی، ارتباطات، مردم‌شناسی (و حتی در مواردی سیاست) برمی‌گردد.

محور دیگری که بحث این مقاله بیشتر به آن برمی‌گردد، وجود نظام طبقاتی درون لیگ‌های فوتبال است. در همه لیگ‌های شناخته‌شده فوتبال به هر حال باشگاه‌هایی حضور دارند که رقم گردش مالی و هزینه- درآمد آنها فاصله‌ای قابل توجه با دیگر تیم‌ها دارد. این باشگاه‌ها که مقصد اصلی ستاره‌ها و پدیده‌های باشگاه‌ها و کشورهای دیگر هستند، اوج نابرابری را در جهان فوتبال به نمایش می‌گذارند. منچستریونایتد، چلسی، آرسنال، لیورپول و اخیرا منچسترسیتی در انگلستان، بارسلونا و رئال‌مادرید در اسپانیا، بایرن مونیخ در آلمان، یوونتوس، میلان و اینتر در ایتالیا صاحب چنین جایگاه و موقعیتی هستند. عموم این باشگاه‌ها، همواره تیم خود را برای قهرمانی در لیگ داخلی و حضور در رده‌های بالا در لیگ‌قهرمانان اروپا می‌بندند. نه تنها تعدد ستارگان که تعداد هواداران، میزان پخش تلویزیونی و درصد فروش البسه و کالاهای تبلیغاتی این باشگاه‌ها در بازار قابل مقایسه با دیگر تیم‌ها نیست.

در لیگ‌های ضعیف‌تر هم، این مناسبات وجود دارد. آژاکس، آیندهوون و فاینورد در هلند، پورتو، بنفیکا و اسپورتینگ در پرتغال، گالاتاسرای، فنرباغچه و بشیکتاش در ترکیه، مارسی، لیون، پاری‌سن‌ژرمن و قبلا موناکو در فرانسه صاحب چنین جایگاهی بوده و هستند؛ اما سطح پرواز و انتظاری که از این باشگاه‌ها در سطح قاره‌ای می‌رود، متناسب با جایگاه لیگ آنهاست و اگر در مواردی تیم‌هایی چون مارسی، پورتو و لیون در لیگ‌قهرمانان اروپا به سطوح بالا یا قهرمان رسیده‌اند، بیشتر به اتفاقات فوتبال ربط داده شده تا بهبود جایگاه و اعتبار لیگ و حتی باشگاه.

آنچه در بازار نقل و انتقالات فصل جدید لیگ‌برتر فوتبال ایران گذشت، به‌نوعی گذار از وضعیت مساله، شاید ناشی از آن بود که در فصل‌های پیشین هنوز فاصله میان سرمایه‌گذاری باشگاه‌ها در حد فصل جاری – و حتی فصل قبلی – نبود. باشگاه‌های متمول هنوز به معادلات و ویژگی‌های حضور در بازار – به‌ویژه در بعد خرید بازیکنان خارجی – وارد نبودند و امکان و احتمال هدر رفتن سرمایه این باشگاه‌ها برای خرید بازیکنان درجه دوم و سوم خارجی – به جای سرمایه‌گذاری برای خرید تعداد بیشتری از ستاره‌های داخلی – بیشتر بود. سوم آنکه دولتی بودن تقریبا تمامی تیم‌ها باعث شده بود تا باشگاه‌های صنعتی (که تا سال قبل با فراغ بالی بیشتر هزینه می‌کردند) امسال در مقایسه با استقلال و پرسپولیس تهران سهم اندکی از ستارگان را نصیب بردند.

فاصله و شکاف طبقاتی در بازار نقل و انتقالات لیگ‌برتر امسال به حدی بود که حتی مدیران عامل و سرمربیان باشگاه‌های صنعتی چون تراکتورسازی تبریز، ذوب‌آهن اصفهان و فولاد اهواز اذعان داشتند برای خرید بازیکنان موردنیاز خود در انتظار پایان خریدهای استقلال، پرسپولیس و سپاهان هستند تا از جمع بازیکنان بیرون‌مانده نفرات مناسب را جذب کنند. حتی باشگاه مس کرمان که از ابتدای فصل نقل و انتقالات با انتشار اخبار و شایعات مختلف (از جمله انتقال فردریک کانوته از سویای اسپانیا!) کوشید خود را در حد باشگاه‌های طبقه اول فوتبال ایران معرفی کند، نه تنها نتوانست این بازیکن چهار و نیم‌میلیون دلاری را به کرمان آورد؛ بلکه حتی تلاش آن برای خرید ستارگان مغضوب استقلال تهران (مجتبی جباری و فرهاد مجیدی) که جمعا حدود سه‌میلیارد تومان برای این باشگاه هزینه دربرداشت، با مخالفت سهامداران صنایع مس ایران (و احتمالا برخوردها و اخطارهای قضایی) و حتی تغییر رییس هیات‌مدیره باشگاه همراه شد. به این ترتیب، همان‌طور که یکی از سرمربیان فوتبال ایران هم گفته، در فصلی جدید لیگ‌برتر چهار تیم برای قهرمانی و ۱۴ تیم برای سقوط نکردن رقابت خواهند کرد! (آن هم با این فرض که تراکتورسازی تبریز هم جزو شانس‌های قهرمانی تعریف شود).

پرسش اصلی اما در همین جا شکل می‌گیرد. آیا این نظام طبقاتی خوب است یا بد؟ آیا اینکه درصد کوچکی از تیم‌ها برای قهرمانی و کسب سهمیه‌های آسیایی رقابت کنند و سایر تیم‌ها سقف آمال و آرزوی خود را حضور در نیمه بالای جدول بدانند، منطقی است؟ مهم‌تر از همه اینکه، آیا پرداخت‌های بالای یک‌میلیارد تومانی به تعداد معدودی از بازیکنان، منطقی و مهم‌تر از آن، «عادلانه» است؟ ظاهرا آنچه باعث توجه ویژه رسانه‌ها و افکار عمومی به بازار نقل و انتقالات فوتبال ایران شده، همین «رقم‌ها» است. توجهی که در سطوح مختلف، پرسش‌های متفاوتی را شکل داده است. یکی از مهم‌ترین پرسش‌ها آن است که چرا این پول‌ها به فوتبالیست‌ها داده می‌شود؟ در طرح این پرسش طبقات مختلف اجتماعی درگیر هستند

از کارمندان و کارگرانی که اضافه شدن ۱۵-۱۰درصدی حقوق سالانه آنها با هزار اما و اگر و آمد و شد لایحه بودجه میان سازمان‌های دولتی و سپس دولت و مجلس و شورای نگهبان محقق می‌شود تا پزشکان و مهندسان و وکلایی که پرداخت چنین مبالغی را متناسب با سطح دانش و حتی فرهنگ فوتبالیست‌ها نمی‌دانند و نهایتا، ورزشکاران دیگر رشته‌ها که به‌ویژه امسال و با توجه به فضای المپیک این مطلب را مطرح می‌کنند که چرا «یک‌دهم» فوتبال به قهرمانان ملی و المپیکی توجه نمی‌شود؟ (علاوه بر این، در روزهای اخیر و همزمان با پخش مسابقات ورزشکاران المپیکی ایران از تلویزیون، این گفته به تکرار از زبان گزارشگران و مجریانی در سطح عادل فردوسی‌پور هم بیان شده است).

در پاسخ به همه این نقدها، البته می‌توان خیلی خلاصه گفت که مگر در دیگر نقاط دنیا غیر از این است؟ مگر درآمد کارمندان و کارگران کشورهای دیگر با درآمد مسی و رونالدو سنجیده می‌شود؟ مگر حاذق‌ترین پزشکان و برترین متخصصان و برجسته‌ترین استادان دانشگاه در اروپا و آمریکا ارزش و قیمتی حتی معادل بازیکنان درجه دوم و سوم فوتبال دارند؟ یا مگر به استثنای چند رشته خاص ورزشی (همچون تنیس) یا پدیده خاص بسکتبال و راگبی در آمریکا درآمد و موقعیت برترین قهرمانان دیگر رشته‌های ورزشی قابل مقایسه با ستارگان فوتبال است؟

اتفاقا باید گفت شاید در میان پدیده‌های اجتماعی و اقتصادی موجود ایران، فوتبال از معدود مواردی باشد که به‌رغم همه کاستی‌ها، بی‌نظمی‌ها، ایرادها و ضعف مدیریت‌ها با ساختار بین‌المللی و استانداردهای جهانی سنجیده می‌شود و از آن استانداردها هم تبعیت می‌کند. در فوتبال نمی‌توان درها را بست و شعار خودکفایی سر داد. نمی‌توان زیرساخت‌هایی ضعیف داشت و ادعای برتری و الگوبودن در جهان (و حتی منطقه) را مطرح کرد. نمی‌توان از موضع قدرت، ساختارها را تغییر داد و حتّی افراد را به آسانی جابه‌جا کرد. در کنار این، افکار عمومی و رسانه‌های داخلی هم در حوزه فوتبال، آزادتر از همه عرصه‌ها هستند و خبرنگاران و نویسندگان این حوزه گرچه از نظر مالی و اقتصادی با مشکلات عموم مطبوعاتی‌ها مواجهند، اما از نظر آزادی بیان و امکان طرح نقدها و مطالب خود، از ظرفیت‌های بیشتر و محدودیت‌های کمتر بهره می‌برند.

مجموعه این عوامل باعث شده تا فوتبال ایران از نظر ساختاری، روند بهبود و حرکت به سمت حرفه‌ای‌شدن را طی کند و با وجود همه نقدها و ایرادها، نسبت به یک دهه قبل در سطحی بالاتر از مراتب حرفه‌ای قرار داشته باشد. مقایسه سطح مربیان و بازیکنان خارجی، روند و نظم برگزاری مسابقات، ساختار و ترکیب فدراسیون فوتبال، شکل‌گیری نسبی ساختار باشگاه‌ها، تلاش برای دریافت مناسب حق پخش تلویزیونی و... با یک دهه قبل، نشانگر بهبود وضعیت است و اگر ایرادها و نقدهایی مطرح می‌شود در مقایسه با رقبای قاره‌ای و جهانی است.

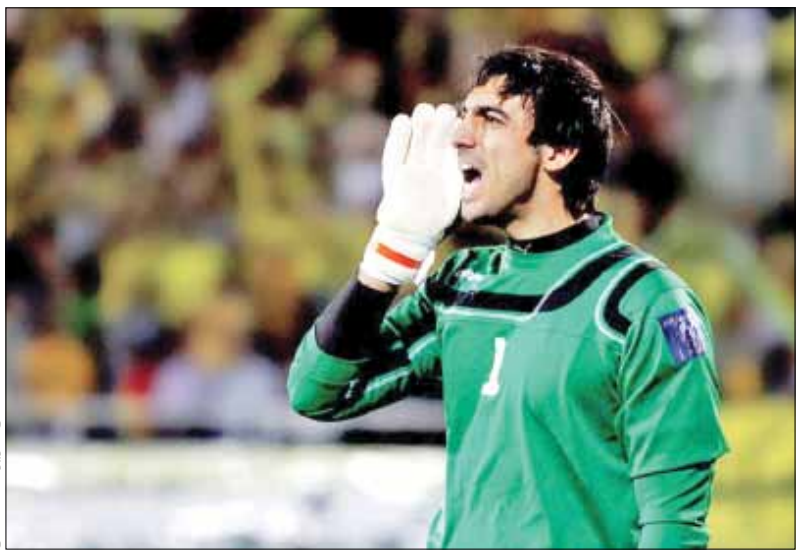
ادامه در صفحه ۱۷



عکس: مهر



عکس: مهدی ملک



عکس: عزیزالله مشقی



عکس: مهدی ملک

یادداشت

«مسی» بیشتر می‌ارزد یا «آواکس»



بهمن فروتن

■ واقعا بازیکن‌ها پول زیاد می‌گیرند؟ شما چه فکر می‌کنید؟ مسی کیست و چه موجودی است؟ کسی که می‌آید و لگد به توپ می‌زند باید به این اندازه پول بگیرد؟ این سوال‌ها جواب‌های یکسان ندارند، عده‌ای می‌گویند زیادی است و بعضی‌ها بر این عقیده هستند که نه، حق‌شان است و باید بگیرند. آنهایی که می‌گویند نباید بگیرند دلیل‌شان این است که یک استاد دانشگاه که بیش از ۲۵ سال درس خوانده یا یک دکتر چرا باید حقوقی داشته باشند که اصلا با حقوق یک بازیکن فوتبال قابل قیاس نباشد؟ خب حق دارند، بعضی از بازیکن‌ها حتی یک امضای ساده هم بلد نیستند! البته مقایسه‌ها همیشه باید جنس مشترکی داشته باشند. مثلا نمی‌شود گفت چرا آلبالو به شیرینی انگور نیست یا اینکه چرا تمبر هندی شیرینی باقلوا را ندارد؟ خب این‌ها هر کدام مزه خودشان را دارند.

بر گردیم به اینکه چرا بازیکنان فوتبال در مقایسه با دکترها گران هستند؟ آلمان را در نظر بگیریم، اگر فرض کنیم آلمان ۵۰ هزار دکتر داشته باشد یعنی هر ۱۴۰۰ نفر شهروند یک دکتر و مقایسه کنیم با ۲۰۰ بازیکن آلمانی لیگ برتر این کشور به این نتیجه می‌رسیم که هر دانشجویی که رشته پزشکی را انتخاب کرده دکتر شده است ولی از میان پنج میلیون عضو فعال فدراسیون فوتبال آلمان فقط ۲۰۰ نفر توانسته‌اند به لیگ برتر این کشور راه یابند، خب این‌ها واقعا افراد خاص و ویژه‌ای هستند.

در حقیقت، هر کس رشته پزشکی را انتخاب کند پزشک می‌شود ولی بازیکن بوندسلیگای آلمان یکی از هر ۲۵هزار نفر است البته اگر بخواهیم دست به یک مقایسه نامتجانس بزنیم و از همه مردم دنیا بپرسیم مسی بیشتر می‌ارزد یا یک هواپیمای بمب‌افکن مدرن؟ مطمئن باشید اکثریت خواهند گفت مسی و جالب اینجاست که فقیرترین این مردم، بدون بخل و حسد حق و حقوق مسی را می‌پذیرند و هرگز به او حسادت نمی‌ورزند. مردم، توانایی‌های انسان را چون مخلوق خداست ارج می‌نهند و احترام می‌گذارند.

البته ناگفته نماند اسب‌هایی هستند که به همین تناسب قیمت‌های بسیار بالایی دارند چون خارق‌العاده هستند البته در مثل مناقشه نیست. اکثریت میلیاردی مردم دنیا که فوتبال را سرگرمی شماره یک‌شان می‌دانند اینکه بازیکن‌ها چقدر حقوق می‌گیرند اصلا مورد توجه‌شان نیست فقط زمانی که بازیکن انتظارات را بر آورده نمی‌کند مورد سرزنش تماشاگر قرار می‌گیرد.

ابتدا اگر تناسب بین بازده کاری و حق و حقوق در این مورد به‌خصوص، نرم استاندارد خودش را نداشته باشد. فوتبال، ورزش مورد علاقه اکثریت مردم جهان، شدیدا مورد علاقه رسانه‌ها هم هست برای همین رسانه‌ها، اگر یک دامدار در بساز‌وبفروشی، ۱۰ برابر یک فوتبالیست ببرد هیچ مورد خبری خاصی نخواهد بود ولی حق و حقوق بازیکن‌ها از خبرهای بسیار داغی خواهند بود که نظر خیلی‌ها را جلب می‌کند.

خب با این مقایسه‌ها به این نتیجه می‌رسیم، آن عده که با اجرت بازیکن‌ها مشکلی ندارند در مقایسه‌شان دلایل قانع‌کننده‌ای ارایه می‌دهند و معتقدند که بازیکنان فوتبال مثل هنرپیشگان سینما دارای ارزش‌های خاص و ویژه‌ای هستند که از میان نفرات زیاد به‌عنوان زبده‌ترین افراد انتخاب می‌شوند و مردم هم برای سرگرمی محبوب‌شان دست به جیب می‌شوند و پول این سرگرمی را می‌پردازند بدون هرگونه سوالی در مورد حق و حقوق شخصیت‌هایی که محبوبیت‌شان در درجه اول اهمیت قرار دارد.

اما چرا گاه در بعضی از کشورها بازیکن‌ها گران‌تر از حد معمول می‌شوند؟ این قضیه مربوط می‌شود به سیستم عرضه و تقاضا، هر چقدر عرضه کم باشد و تقاضا زیاد، قیمت بازیکن‌ها هم به همان تناسب بالا می‌رود. معمولا کشورهایی که در زمینه سازندگی ضعیف عمل می‌کنند و توانایی ایجاد ارزش‌افزوده را ندارند فوتبال‌شان به ضایعه گرانی بازیکن دچار می‌شود.

در کشورهای صاحب فوتبال، باشگاه‌های طراز اول به کمک مربیان متخصص در آکادمی‌های فوتبال‌شان با همه توان به ساخته و پرداخته کردن استعدادهای جوان مشغول هستند تا با ایجاد ارزش‌افزوده از گرانی بی‌رویه فوتبال‌شان جلوگیری به عمل آورند. طبیعی است که استعدادهای نادر مانند مسی همیشه قیمت خودشان را دارند ولی باید به این مورد اشاره کرد که این استعدادها با حق و حقوق‌شان هرگز باری بر دوش باشگاه‌ها نمی‌گذارند و همیشه خودشان اجرت خودشان را با نمایش خارق‌العاده در می‌آورند و سر بار هیچ‌کسی هم نیستند.

مردم با کمال میل قیمت دیدن مسی را می‌پردازند و به حق و حقوق او احترام می‌گذارند و به همین نسبت هم به حق و حقوق دیگر بازیکنان، خود من هم، مسی و هم‌قطارانش را به صدها هواپیمای بمب‌افکن ترجیح می‌دهم و شکایتی هم از بالا بودن حقوق آنها ندارم.